

● آلودگی، هوا و صدا، ترافیک و ازدحام هیاهو و غوغا فضا
این روزهای تهران هستند. بر اینها نگری تریبوستی هرازگاهی
درخصوص «لزازه» احتمالی که گفته می‌شود قبیح و دردناک
خواهد بود یا باید افزود. اینگونه تهران قاصعه سراسری است که
هرچه زودتر باید از آن دوری کرد و گریخت اما بعد از این
نتیجه‌گیری درست با «سکندرنیچ» درمی یابیم اما غلب
گویندگان خود در تهران ساکنند و اتفاقاً گریختن و سکونت‌شان
در سکوستان سفت در زمین فروخته و کندی نیست و خراطه‌ها
رفته، اصلاً گویی نباید روزی کنده می‌شده است. هم دل از تهران
کنندایم و هم دل به آن داریم. هم دوستش و هم نازیش داریم.
هم عاشق زندگی در آن هستیم و بی آن رفتی طیفه و سکونت
خود به آن بالاها هستیم و هم از هوای دوش شکایتا داریم
و خس‌خس سینه‌هایمان را به گردن این شهر دراز و بی اندازه
می‌اندام. تریبوستی و نفرت در گفتارمان به تهران داریم
و این قاصد تهران عشق که ما دواگانه با اویم. با خودمان زن
دواگانه‌ایم نه فقط شهرمان، بلکه کشورمان. نه فقط زیستگاهمان
که نوع زیستمان نیز از این ترکیب در آن واحد بهره می‌برد.
ما به دنیای پیرامون هم عشق داریم و دوستش داریم و هرگاه
که کم می‌آوریم از در نفرت وارد می‌شویم. در هر بازی و کشش
دواگانه بودن خود را رومی کنیم و این از ریشه آگاهی اسطوره‌ای
ما می‌آید که بر مبنای «خیر و شر» و «سوء و سیاه» است. تهران
برایمان هم مظهر خیر و خاست و هم مبنای «شر» در این شهر
روزی زیبایی چون «هشروطه» و نهضت ملی داشت. نفت رقم
خورده است و هم ۳۰ و ۲۸ مرداد نه اینکه در دیگر شهرها
آن دواگانی رخداده نیست که هست و همه جا یافت می‌شود.
اما اینکه جنریت و بدگوی از شهر عشق و دل‌ریایی‌هاش با
«هکتی چند ثانیه» ای از ناحیه همان گویندگان بیان شود از نادر
است که خاص تهران است. مظهر تهران مدرن از خیابان‌ها لازار
و استانبول آغاز شد و به فرشته و جردن و شهرک غرب از
روژها رسیده است. لازار و استانبول دیگر نماد مدرنیست نیستند
و اتفاقاً نماد سنت شده‌اند. مدرن‌های دیروز عزیز سنتی امروزند
و مدرن‌های امروز هم عزیز و هم مورد لعن این بازی زمانی ما
با زیستگاهمان است. شهری که بازی سنت و مدرنش از همان
ابتدای آفرینش در ذاتش نهشته است و ما مدام هرچه روزی
مدرن بوده را سنتی می‌کنیم و به آن دل می‌بندیم. عادت هم
داریم که با پدیدهای مدرن خاص کنیم اما ابراز: تا یک کم
بوی «اگر بگذرد تا عزیز و تندیس من نشوند.